



يك روايت فلسفي  
داستان جيمز باندی  
تحریر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

را دارند، يك «فیتز کاردو» به روایت هالیوود که فیلمنامه آن را رابرت بولت نوشته است.

این فیلم جایزه بهترین مدیر فیلمبرداری را نصیب کریستین منجز کرد.

۶- «حوالی نیمه شب» Round Midnight به کارگردانی برتران تاورنیه داستان روزهای آخر دوستی و مرگ يك نوازنده سیاه پوست و الکلیك با يك جوان فرانسوی و روایت غم غربی است از ارزشهای از دست رفته. شاید این بهترین فیلم کارگردان فرانسوی، برتران تاورنیه باشد که با بهترین فیلمهای سینمای فرانسه هم برابری می کند. اسکار بهترین موسیقی متن قیل این دوره به آهنگساز این فیلم هر بی هنکاک تعلق گرفت.

۷- «بیگانه ها» Aliens به کارگردانی جیمز کامرون فکر موفق فیلم «بیگانه» (محصول سال ۱۹۷۹ به کارگردانی ریولی اسکات) گسترش پیدا می کند: مخلوق های بیگانه مشکلاتی برای سرنشینان يك کشتی فضایی ایجاد می کنند. فیلم برای بهترین جلوه های مخصوص سینمایی (حقه های سینمایی) صاحب اسکار شد.

۸- «مکس» Fly به کارگردانی دیوید کروهنبرگ بازسازی يك افسانه علمی، قدیمی و موفق دهه پنجاه هالیوودی برای کارگردان کانادایی در سینما جا باز می کند. دانشمندی بر اثر حادثه ای علمی به مکس تبدیل می شود. و این مستمسک خوبی برای قدرت نمایی گریموهای فیلم است: دندانها و ناخن هایی که از بدن فرو می ریزند و آب دهانی که مانند اسید پا را سوراخ می کند. جایزه اسکار برای بهترین گریم به کریس والاس و استفن داپیرس گریموهای مکس تعلق گرفت.

۹- «اتاق با يك منظره» به کارگردانی جیمز آیوری داستان فیلم از زمانی نوشته ای. ام. فارستر اقتباس شده است و دو جایزه بهترین طراحی صحنه و بهترین فیلمنامه اقتباسی از آن این فیلم شد.

فیلم «حمله» محصول هلند جایزه بهترین فیلم خارجی را گرفت، جایزه مخصوص ایرونیك فالبرگ از آن استیون اسپیلبرگ و جایزه مخصوص زندگی هنری هم از آن رالف بلا می شد.

شده، این سؤال را مطرح می کند که آیا فیلم پرفروش ترین کتاب اوائل دهه ۸۰ هم پرفروش خواهد بود؟ اما اکنون در سال ۱۹۸۷ که مدتهاست فیلم بریده سینهای اروپا و آمریکا است، معلوم شده که فیلم - برخلاف کتاب - پیچیده نیست و بسیار پرفروش هم بوده است. این روایت فلسفی، در فیلم به يك داستان جیمز باندی و کشف قاتل بدل شده و گویا حضور شخص جیمز باند (شون کانری) بر پرده ۷۰ میلیمتری و صدائی که با سیستم «دالبی» پخش می شود، برای جلب تماشاگران کافی بوده است.

فیلم «نام گل سرخ» که به تازگی کتاب آن به فارسی ترجمه شده، مدتهاست که در آمریکا و اروپا به نمایش عمومی در آمده است. کتاب، «نوشته ای امبر توکو» زبان - شناس صاحب سبک ایتالیائی است که برای نخستین بار به نوشتن رمانی دست زده است. کارگردان فیلم «ژان ژاک آنو» فرانسوی است و آنچه می خوانید گزارشی است از طرز ساخته شدن فیلم که ربرت کس، فیلمنامه نویس و منتقد سینمایی و نویسنده کتابهایی درباره «فاسیندر» و «رینورتر» پرداخته است. او در عنوان گزارش خود که پیش از به نمایش درآمدن فیلم نوشته

گرچه. چطور چنین فیلمی را به بازاری که «رمبو» را می‌پسندد و تنها بازاری است که می‌تواند ۲۰ میلیون دلار شما را زنده کند، عرضه می‌کنند.

«اشینجر» گفت: «اگر سعی کنید ادای آخرین موفقیت‌هایتان را در بیاورید از آنها هم عقب می‌مانید. احساس من این است که اگر من از داستان خوشم آمده چرا بقیه نباید خوششان بیاید؟»

بسیاری مطالب را مثل گل سرخ اسرارآمیز آکو می‌توان به کتاب تبدیل کرد ولی کتاب هرگز بدون یک نیروی محرکه نو و پرشور تبدیل به فیلم نمی‌شود. اعتبار این نیرو را باید به حساب کارگردان چهل و دو ساله «نام گل سرخ» «ژان ژاک آنو»



گذاشت.

آنو فرانسوی پرانرژی با فیلم قبلیش «در جستجوی آتش» خود را از معمولی‌ها جدا کرد.

اولین فیلم او «سیاه و سفید به سطره رنگی» جایزه اسکار برای بهترین فیلم خارجی سال ۱۹۷۶ را ربود و علاوه بر یک مجسمه کوچک کلید بزرگی برای ورود به هالیوود را نیز از آن خود ساخت.

برای ساختن «نام گل سرخ» آنو نه تنها باید با یک شکاکیت فرساینده، یک نفی دلسردکننده و یک بیفایده ساده و قدیمی مقابله می‌کرد، بلکه این مبارزه را در حالی ادامه می‌داد که حقوق او از کتاب مسلم نشده بود و باید دو جین فیلمانم که هیچکس کاملاً نپسندیده بود باید با یک قاتل واقعی که با کشتن تهیه‌کننده ادامه کار فیلم را با خون سد کرد، روبرو می‌شد.

آنو دوست دارد داستان ساخته شدن فیلم را تعریف کند:

«وقتی در هائیتی مشغول ساختن «در جستجوی آتش» بودم در لوموند یک مطلب کوتاه درباره کتابی که قرار بود در فرانسه منتشر شود خواندم داستان کتاب در قرن چهاردهم در یک دیر می‌گذشت. من همیشه نسبت به کلیسای قرن چهاردهم وسواس داشتم. بنابراین به دوستی در پاریس تلفن

فیلمبرداری کنند. آسمان تیره از ابرهای سیاه گویی می‌خواست سیل بیارند. ما روی یک تپه بر بلندی ایستاده بودیم. نه بر روی یکی از «هفت تپه دم» بلکه بر تپه‌ای خاکی در پشت شهر و مردمی که آنجا دیدم گروهی بودند پر استقامت و سخت‌کوش. فضا مملو از هیجانی عصبی بود.

«دانته فررتی» مدیر تولید فیلم، صحنه‌ای برپا کرده بود (این بار دهکده‌ای قرون وسطایی که به طرز شکفت‌انگیزی واقعی می‌نمود) که گویی قرار است مهم‌ترین فیلم سال آنجا جلو دوربین برود. و حالا می‌خواستند در یک چشم بهم‌زدن آنرا تبدیل به خاکستر کنند.

این چیزی بود که به من و خبرنگاران



دیگر که با یک اتومبیل سرویس برای مشاهده و تفسیر واقعه آتشبازی به آن مکان سفر کرده بودند تفهیم شده بود.

من مقاصد دیگری هم داشتم. اما پس از اینکه خود را در حضور تهیه‌کننده‌ای نگران از شرایط جوی (۲۰ میلیون دلار خود) و کارگردانی که پیچیده‌ترین صحنه‌اش را در مقابل چشمان تیزبین رسانه‌های همگانی آماده می‌کرد یافتم سست شدم. چگونه می‌توانم آن فرض پیش‌پاافتاده را بررسی کنم وقتی برای تماشای صحنه‌ای از غضب

الهی که یک‌بار اتفاق می‌افتد دعوت شده‌ام؟ در حالی که منتظر شروع آتشبازی بودم از مطبوعاتی‌ها سرشماری کردم تا ببینم کدامشان کسی را پیدا کرده‌اند که کتاب را لغت به لغت تا آخر خوانده باشد. وقتی نتیجه صد درصد منفی بود تشویق شدم با مهماندارانم در حاشیه گپی بزنم.

اول رفتم سراغ تهیه‌کننده «برند اشینجر» آلمانی ۳۷ ساله که اخیراً فیلم «داستان پایان‌ناپذیر» را که تا به حال موفق‌ترین فیلم آلمان غربی از نظر گیشه بوده تهیه کرده است.

گفتم: «نام گل سرخ» بیش از هر چیز یک کار ادبی است. کتابی درباره کتابهای واقعی و غیرواقعی، و همه به زبان لاتین. که قسمتهای زیادی از کتابهای اصلی را نقل

برای بررسی یک فرض پیش‌پاافتاده با بعضی‌ها که احتمالاً این کتاب برایشان ارزش بیشتری دارد یعنی کسانی که ۲۰ میلیون دلار برای ساختن فیلمی بر اساس آن خرج کردند صحبت کردم: این فرض عبارت بود از اینکه از میلیونها نفری که پر فروش‌ترین کتاب اوائل دهه ۸۰ را خریده، قرض کرده، به هرنحو به دست آورده‌اند تعداد کمی هستند که تا آخر آنرا خوانده باشند.

فیلم «نام گل سرخ» از زمان «اومبرتو آکو» تهیه می‌شد. آکو داستانی را به خواننده می‌سپارد که شکوه‌مندانه خالی از هرگونه ارتباطی با زمانه ما است. داستان درهم پیچیده‌ای از قتل و دسیسه که در یک



کلیسای دورافتاده ایتالیایی در سال ۱۳۲۷ اتفاق می‌افتد.

وقتی آکو رمان «گل سرخ» را با زمان حاضر بی‌ارتباط خواند حتما در دلتش به‌ما می‌خندید، مسئله همه زمانها: قیمتی که برای «آزادی می‌پردازیم» با چاشمنی‌روز ساگرچه بیشتر آن به زبان لاتین نوشته شده باشد.

در توضیح عنوان‌گرایی رموز این کتاب آکو را از میان ۶۰۰ صفحه نوشته مهیم به این جمله هدایت می‌کند: «اصالت گل سرخ در نامش است. حتی اگر به‌تنهایی به کار برده شود بازهم ویژگیهای آنرا تداعی می‌کند.» مطمئن شدم که دست‌اندرکاران فیلم در این زمینه اطلاعاتشان از من خیلی بیشتر است.

گروه فیلمسازی را بین ساعت متن (اولین قسمت سپیده‌دم در حدود ۳ صبح) و کامپلین (کمی قبل از ۶ صبح هنگام سحر) بیرون یک دیر در نزدیکی دم یافتم. درست در آن ساعات برزخ روحانی، هنگامی که تمام راهبان خوب باید در خواب باشند. البته راهبانی که اینجا می‌دیدیم بازیگر بودند و دیر آنها علی‌رغم شکوهش فقط دکور بود و مکانی برای فرار از باران وجود نداشت. آنها برنامه‌ریزی کرده بودند که صحنه آخر را که صحنه آتش غضب الهی بود

## پرفروش‌ترین‌های جشنواره

پنجمین جشنواره فیلم فجر در بهمن‌ماه ۶۵ برگزار شد و فهرست برگزیدگان آن مدتهاست اعلام شده و به غیر از برگزیدگان فستیوال جوایزی هم از سوی دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی بنیاد مستضعفان، ستاد امور جنگ ارشاد اسلامی و دفتر جهاد سازندگی به سازندگان و دست‌اندرکاران فیلمهایی که از سوی این مراکز انتخاب شده یسودند اهدا شد. فستیوال شاید بیش از سال قبل با مشکل ازدحام تماشاگران روبرو بود که همچنان لاینحل ماند.

نتایج مربوط به برگزیدگان از سوی داوران و آمار تماشاگران فیلمهای مختلفی را در رده برگزیدگان قرار می‌دان. آمار دقیق تماشاگران و دیگر شاخص‌های فستیوال هنوز منتشر نشده ولی تاکنون روشن شده است که در میان فیلمهای ایرانی «دستفروش» ساخته محسن مخملباف محصول حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی از سوی تعداد بیشتری از تماشاگران مورد استقبال قرار گرفته است.

محسن مخملباف تا قبل از این فیلم برای انتخاب سوزه‌های خاصی که همه به نوعی با مرگ به‌عنوان خط اصلی ارتباط داشتند توجه می‌کرد. مرگ به‌عنوان یک پدیده مرموز و به‌عنوان قابل تعمق‌ترین واقعه جهان.

«دستفروش» یک تریلوژی است که به وسیله سه تن از فیلمبرداران مشهور (فخیمی، پایور، زرین‌دست) تصویربرداری شده است.

فیلم قبلی مخملباف (بایکوت) یکی از فیلمهای پرفروش و موفق گیشه بوده است. ولی معلوم نیست این تغییر سوزه و خط اصلی در هنگام اکران شدن فیلم باعث موفقیت یا شکست او می‌شود.

«همه باهم» ساخته محمد نوری‌زاد و محصول واحد تلویزیونی جهاد سازندگی از کمترین استقبال تماشاگران در میان فیلمهای ایرانی فستیوال برخوردار بود.

در میان فیلمهای خارجی جذابترین فیلم از نظر تماشاگران «۱۹۸۴» ساخته مایکل رادفورد و محصول انگلستان، اقتباسی از کتاب پرفروش جورج ارول بود که به فارسی هم ترجمه شده و از موفقیت قابل توجهی برخوردار بوده است.

کم‌فروش‌ترین فیلم خارجی فستیوال هم «ستاره صبح» محصول کره شمالی بوده است.

زیر بقل و با سابقه یک اسکار در جستجوی بجا آوردن تمهیداتش در جهت تأمین بودجه بزرگ عازم لوس‌آنجلس شد.

آنو: «خیلی وقت است که من به راز طرز تفکر هالیوودی پی‌برده‌ام. اگر از یک مدیر اجرایی آنجا بپرسید چگونه فیلمهایی در دست تهیه دارد، هرگز پاسخ نخواهد داد که در حال ساختن «پورکیس» (از آن دسته فیلمها که شامل شوخی‌های بسیار مستهجن می‌شود) است، همان فیلمی که از درآمدش حقوق او پرداخت می‌شود، بلکه از فعالیتش برای فیلمهای آخر «فلینسی» و «ویم‌فندرس» به‌تفصیل صحبت خواهد کرد که احتمالاً یک شاهی درآمد برای استودیو ندارد. به همین دلیل وقتی با «نام گل‌سرخ» به آنجا رسیدم می‌دانستم چه چیزی در انتظارم است: یک پروژه کلاسیک - ولهجه شیرین فرانسوی‌ام.

در این فاصله در ماه مارس ۱۹۸۴ «کینگ‌لبو» به یک پارکینگ زیرزمینی در قلب پاریس کشانده شد و چهار گلوله کالیبر کوچک به پشت گردنش شلیک شد. حالا دیگر خیلی خرج شده بود برای اینکه بگذارد «گل‌سرخ» هم بمیرد. بودجه اولیه هفت میلیون دلاری دوبرابش شده بود و نزدیک بود به سه‌برابر هم برسد.

یک کشمکش در سطوح بالا بر سر تولید باقی فیلم در گرفت.

«اشینجر» با خوشبینی کم‌نظیری در مقابل رقبای سرسخت خود موفق شد. آنو یک گروه از سرشناس‌ترین هنرپیشه‌های بین‌المللی و درصد آنها شون کائری را گرد آورده بود. شون کائری در نقش برادر ویلیام وموری این‌ها هم در نقش مقابل او برنارد و گوئی یک نقش منفی شیطانی متجاوز ظاهر می‌شوند.

شون کائری با توجه به ساعت‌های فیلمبرداری (معمولاً پیش از طلوع آفتاب) گفته بود: «ردای راهبان و در زیر آن گرم‌کن پوشیده‌ام و یوتین‌های فضانوردان را به‌پا کرده‌ام ولی باز هم دارم یخ می‌زنم.» او در یک مصاحبه گفت که هرگز کتاب را نخوانده است و درباره فیلمنامه گفت: «این فیلمنامه مانند آکاردئون بود هرگاه یک دکمه‌اش را به‌داخل فشار می‌دادیم دکمه دیگرش بیرون می‌جست.»

در طول ساختن فیلم «نام گل‌سرخ» هیچ نشانی از کمبود استعداد، نیرو و جسارت احساس نمی‌شد.

در بررسی آن فرض پیش‌پا افتاده هم باید بگویم که خودم آن‌را نفی می‌کنم ولی اقرار می‌کنم که در انتخاب عنوان «گل‌سرخ» برای این کتاب از سوی امبرقواکو هیچ دلیلی نیافتم.

کردم و از او خواستم یک جلد از آن را برام بفرستد. وقتی به صفحه ۲۰۰ رسیدم به آژانس تلفن زدم و از او خواستم حقوق مربوط به خریدن کتاب را بپردازد. وقتی به صفحه ۳۰۰ رسیدم از آژانس به من اطلاع دادند که کتاب قبلاً به کانال یک تلویزیون ایتالیا فروخته شده است. باعجله خودم را به صفحه ۴۰۰ رساندم و دوباره به آژانس تلفن زدم و خواستم ترتیب تماس مرا با امبرقواکو و تلویزیون ایتالیا بدهند. وقتی به صفحه ۵۰۰ رسیدم ترتیب همه‌چیز داده شده بود. البته یا آنو خواننده کنده بوده یا ماجرا دقیقاً اینطور اتفاق نیفتاد. تلویزیون ایتالیا با به خدمت گرفتن آنو به عنوان کارگردانی برای سریال‌های کوتاه

**\* برای تهیه فیلم «نام گل سرخ» که اینک در اروپا و آمریکا بر پرده سینماهاست ۲۰ میلیون دلار هزینه شده است.**

مخالفتی نداشت ولی امتیاز کتاب‌فروشی نبود و اکو هم گاه به تلفن‌هایی که از سوی آژانس آنو به او می‌زدند جواب نمی‌دادند. همزمان با این کشمکشها کتاب در فهرست پرفروش‌ترین کتابهای اروپا صعودی کرد و این دستاویزی بود تا سرسختی طرفین بیشتر هم بشود.

چند ماه بعد نویسنده و کارگردان به خوبی باهم کنار آمدند. آنو قرون وسطا گرای آماتور با استفاده از این فرصت، منقش را انجام داد و کتابهایی را که اکو برای نوشتن «گل‌سرخ» توصیف‌ناشدنی از آنها الهام گرفته بود مطالعه کرد.

ژرار لیبویچی «مسئول آژانس آنوموسوم» به «کاردینال خاکستری» و پیشتر «کینگ‌لبو» به‌عنوان تهیه‌کننده فیلم انتخاب شد. او یک شخصیت برجسته سینما با سبک اروپائی بود. همین آژانس ژان‌پل بلوندو، ایوموتان، کاترین دونو و افراد برجسته دیگری را به شهرت رسانده بود.

لیبویچی درحالی‌که به‌وسیله منتقدین کوبیده می‌شد و از نظر تجاری مورد حمله قرار می‌گرفت می‌خواست مانند آنو از محدودیت سینمای سنتی فرانسه بگریزد و به سبک هالیوود یک جهش فوق‌العاده در زمینه اقتصادی داشته باشد.

پس آنو با چرکنویس اولیه فیلمنامه در